

خودسانسوری فعالان سیاسی و فقر اخلاقی، درباره "فقر حافظه جمعی تاریخی ایرانیان...."

نوشته حمید احمدی

سخنی کوتاه با حمید احمدی

با عرض تبریک سال نو به خواننده محترم، جمله پربهای زیر از درون مقاله "فقر حافظه جمعی تاریخی ایرانیان در انقلاب بهمن ۵۷" نوشته حمید احمدی مرا برآن داشت تا این یادداشت را تقدیم نمایم.

.... "در چنین وضعیتی، بیشترین وزنه سنگین بر دوش پیکارگران فرهنگی باقی می ماند تا با نقد و انتقاد دائمی و از جمله در چالش با آنان زمینه بیشتری را برای فرهنگ گفتگو و نه «با هم بودن» مصنوعی بلکه فضایی که در آن هستی شناختی گفتگو صورت گیرد، فراهم آید."

اگر منظور نویسنده مقاله از "فقر حافظه" - همانگونه که از متن مقاله استنباط میشود - ضعف حافظه و فقر مطالعاتی و تعلیم و تربیتی سیاسی-اجتماعی مردم در اول انقلاب، از موارد به انحراف کشیده شدن آن به حساب آید، باید گفت که اصلی ترین آن اما "فقر اخلاق سیاسی" در بین روشنفکران میباشد.

در آنچه که به برداشتها و تجزیه و تحلیل های تاریخی و اجتماعی و سیاسی در آن مقاله هست صحبتی نمیکنم و همه آنها را به عنوان نظرات نویسنده محترم می شمارم. اما میخوامم در اینجا از دردی صحبت به میان آورم که آن را "درد تاریخی" ایران می نامم، و برای درمان این درد از همه، منجمله آقای حمید احمدی استمداد طلب کنم. دردی که چرانی جدانی فعالان سیاسی از مردم را باعث شده است. دردی که مسبب اصلی استقرار استبداد در کشورمان است. دردی که علاج آن آسان است، اما اخلاق می خواهد و همت.

حافظه جمعی تاریخی را روشنفکران آن جمع میسازند. اگر فقری در این حافظه جمعی دیده شود، باید علت را در روشنفکران آن جماعت جستجو نمود.

نویسنده مقاله، جریان های سیاسی بعد از انقلاب را دسته بندی کرده و یکی پس از دیگری را با انتقادات صوری از صحنه خارج میکند تا یکی را بنمایاند. البته این حق هرکسی است که اندیشه مقبول خویش را تبلیغ نماید اما برای این کار حق سانسور تاریخ را به عنوان یک روشنفکر نباید داشته باشد، چه ریشه فقر از همینجاست. در این مقاله میخوانیم: "در طول ۲۵ سال اخیر، حکومت اسلامی در ایران نمونه های پرشماری از این واقعیت را به نمایش گذاشته است. به رغم همه اختلافات بین اسلام گرایان، اما از نظر ایدئولوژی اسلامی، همه آنها «مدینه فاضله» واحدی دارند و آن دخالت دین در امر نظام حکومت و استقرار دولت اسلامی یا حفظ نظام اسلامی کنونی و یا «نجات» آن نظام است."

در این مقاله از اشخاص و گروهها و جریانات مختلف، از وزیر نفت مهندس بازرگان تا مرحوم دکتر سنجابی به عنوان یک جریان سیاسی و... سخن به میان است، اما گویی حادثه ای به نام بنی صدر در ایران رخ نداده است.

سانسور حادثه بنی صدر در جامعه سیاسی داخل ایران قابل فهم است، سانسور آن در کتابهای تاریخ مدارس قابل فهم است، سانسور آن در رادیو و تلویزیون ایران قابل فهم است، اما سانسور آن در خارج از کشور و توسط کسی که خود در دوجلد خاطرات آقای بنی صدر را انتشار داده است قابل هضم نیست. آیا میتوان این قصور را به حافظه نویسنده نسبت داد؟ از آقای بنی صدر به عنوان یک شخصیت سیاسی، گاهگاهی در رسانه های خارج از کشور، مصاحبه هایی شنیده یا دیده میشود، اما بنی صدر به عنوان یک حادثه تاریخی، چه در محیط احزاب و گروههای داخل کشور، چه در محیط روشنفکری خارج کشور در سانسور کامل قرار دارد. روشن شدن چگونگی انتخاب شدن اولین رئیس جمهور علی رغم مخالفت قریب به اتفاق تشکیلات و احزاب سیاسی با انتخاب او، و کمی بعد از آن، کودتای مجلس اول برضد او و سکوت آنها و بعضاً دست داشتنتشان مثل حزب توده و دسته ای از فدائیان خلق در این کودتا، زیاد خوش آیند به نظر نمیرسد. درست است که آوردن نام بنی صدر مشکل ساز است، اما تاچه وقت میتوان آن را سانسور کرد؟ در حقیقت اگر نام بنی صدر برده شود، باید بر آن شد تا پاسخی برای سنوالات زیر بیدارد:

۱ - چگونه و چرا، با وجود مخالفت تمام گروه های سیاسی و احزاب موجود، مردم به فردی اقبال کردند که در صحنه سیاست ایران آنچنان شناخته شده نبود.

۲ - چگونه و به چه نحوی مردم در سراسر ایران بدون وجود مرکزیتی برای هماهنگی، خود هزینه و تبلیغات انتخاباتی وی را فراهم کردند؟

- ۳- چگونه در کشوری که در آن هیچگاه نظر مثبتی در قبال حزب وجود نداشته، به ناگهان و با سرعت در سراسر آن سرزمین در شهرهای کوچک و بزرگ، خودجوش، ملتی دست به تاسیس تشکیلاتی سیاسی (دفتر هماهنگی) میزند و از پانین خواستار انسجام این تشکیلات میگردد؟
- ۴- و سنوال مهمتر، به چه دلیل این تشکیلات علی رغم حضور و آمادگی مردم نتوانست به عنوان یک حزب قوی شکل گیرد؟
- ۵- مردم اگر به اسلام گرا بودن او رای دادند، چرا به کاندیدای مورد حمایت حزب جمهوری اسلامی رای ندادند. اگر برای آزادی خواهی و مردمسالاری وی مورد حمایت مردم قرار گرفت، چرا به دیگر کاندیداهایی که همین اعدا داشتند اقبالی نشان ندادند؟
- ۶- چرا بر ضد او کودتا کردند؟ دلائل عدم کفایت کدامها بودند که طبق آن، حاکم شرع وی را به هفت بار اعدام محکوم نمود؟
- ۷- نقش گروهها و احزاب و فعالان سیاسی در موفقیت چنین کودتایی چه بود؟

از درون سنوالات بالا، سنوالات فراوانی دیگر طرح میشوند که کلا تفکر و مشی تمام گروههای سیاسی و احزاب و روشنفکران را زیر سنوال میبرد. پاسخ به این سنوالات میتواند دگرگونیهای در روش و طرز فکر جو غالب قشر روشنفکر ایرانی ایجاد نماید. و در ضمن معلوم کند که دلیل این خودجوشیهای سراسری، از روی احساسات و تحریک مردم بوده است یا به غنای حافظه جمعی تاریخی جامعه ما مربوط میشود. اگر روشنفکر ایرانی پاسخی برای سنوالات بالا یافته بود، شاید در خرداد ۷۶، نه تنها از حرکت مردم دچار تعجب نمیشد، چه بسا آن را پیش بینی هم می نمود. و به این امر معتقد میشد که مردم همواره حضور دارند، و آماده اند که تحول را صورت دهند. آنگاه به کاوش میپرداخت تا مانع تحول را شناسائی نماید. به خود می پرداخت و دردهای خود را درمان میکرد. و پی میبرد که لازمه تحول جامعه، تحول در قشر روشنفکر است و قدم اول آن مبارزه با خودسانسوری میباشد. زیرا خود سانسوری یعنی خودرازدیدن حقایق محروم کردن. آنگاه که انسان دید خود را از حقیقت محروم کرد، دیدی تار و تارتر و تاریک پیدامیکند و خود و دیگران و جامعه و همه چیز را با آن دید تاریک میبیند و دنیایی مجازی برای خود به وجود می آورد. گرفتار در دنیای مجازی وقتی با واقعیت جامعه روبرو میشود، در جریان مخالف جامعه، خود را مجبور می بیند تا در جهت "خیر و صلاح" مردم به استبداد پناه ببرد. همان راهی را که شاه و آقای خمینی و دیگر مستبدین تاریخ طی کرده اند. با کمی دقت به این جمله از مقاله، به این پدیده که نتیجه خود سانسوری است، بهتر پی میبریم:

"زیرا از نظر یک جریان و یا شخص لائیک، جدایی دین از دولت اساس اولیه تفکر او را می سازد و معتقد است، مذهب یک امر شخصی و خصوصی است. لذا چگونه مسلمان بودن اکثریت مردم یک کشور، می تواند معیار و ملاک تعیین نوع حکومت باشد؟"

از نظر نویسنده، ملاک تعیین نوع حکومت، اعتقاد شخص یا یک جریان به تفکر یا مرامی است نه چگونگی و خواسته های اکثریت مردم!! یعنی تعیین نوع حکومت در اختیار "نخبگان" است. حال گاهی این "نخبگان" لائیک میشوند، گاه کمونیست میشوند، گاه سلطنت طلب میشوند و فعلا اسلامی اند! در برابر چنین بینشی چگونه میتوان از مردم انتظار داشت یکی را بردارند و دیگری مثل او را جایش بگذارند؟ حادثه بنی صدر در مخالفت با این بینش شکل گرفت. و تا این بینش، بینش غالب قشر روشنفکر ما است، حادثه بنی صدر هم در سانسور خواهد ماند و تحول صورت نخواهد گرفت.

پس اگر روشنفکر با اخلاق سیاسی آنچه را در تاریخ است با امانتداری به مردم منتقل کند- (کارپرازشی که مثلا مرکز تاریخ شفاهی انجام میدهد)- خود او دچار " فقر حافظه جمعی تاریخی" نمیشود. و با شجاعت و شهامت با حقایق برخورد میکند. در کشوری که مردمش از چند نسل پیش آزادی و استقلال را آرمان خود کرده اند و در بدست آوردن آن همواره تلاش کرده اند، کار بر روشنفکر بسیار آسان است. کفایت فعالان سیاسی مردمسالار خود را به مردم نزدیک کنند تا اعتماد آنها را جلب نمایند، آنگاه تحول به آرامی صورت میپذیرد. بدیل استبداد آزادی است نه چیز دیگر. در استبداد دعوی عقیده جز به کار دوام استبداد نمی آید. در محیطی آزاد است که اندیشه جریان مییابد و بهترین، مرام مردم میگردد.

دوم فروردین ۱۳۸۳

Mizan_57@yahoo.fr